

تولستوی و مبل بنفش

سال کتابخوانی جادویی من

نینا سنکوویچ

ترجمه لیلا کُرد



کتاب نوله پند

فهرست

- ۱۱..... سرآغاز: روی صخره
- ۱۵..... عبور از پُل
- ۳۲..... بازگشت به کتابخانه سیار
- ۴۹..... زیبایی های دنیا
- ۶۶..... در جست و جوی کتاب ها و زمان
- ۷۵..... تغییر برنامه
- ۸۷..... یگانه مرهم اندوه
- ۱۰۱..... جست و جوی ستاره
- ۱۱۷..... شانس دیگری
- ۱۳۰..... خوشامدگویی به فضول معرکه
- ۱۴۲..... شنیدن کلماتی که قبلاً نشنیده بودم
- ۱۵۵..... جایی که گرما پیدا شد
- ۱۷۰..... کتاب ها تجربه اند
- ۱۸۰..... پیوند با دنیا
- ۱۹۰..... مرد خواب های من
- ۱۹۹..... چشم انداز بهتر
- ۲۱۵..... شب تاب ها روی چمن می رقصند
- ۲۲۶..... حکمت رمان های معمایی
- ۲۳۵..... هدف مهربانی
- ۲۴۸..... پیاده شدن از موتورسیکلتِ لولو
- ۲۵۹..... تولستوی روی مبل بنفش من

سرآغاز

روی صخره

همه‌جا به جست‌وجوی آرامش برآمدم و آن را نیافتم، مگر نشسته در کنجی، تک‌وتنها با کتابی کوچک.

توماس ای. کمپیس^۱

در سپتامبر ۲۰۰۸ من و همسرم، جک^۲ به تعطیلات آخر هفته رفتیم و چهار فرزندمان را به خانواده‌ی من سپردیم تا مراقبشان باشند. ما با ماشین از حومه‌ی کنتیکت^۳ به سمت سواحل لانگ‌آیلند^۴ اقیانوس اطلس رانیدیم. یک تخته‌ی موج‌سواری داشتیم که آن را محکم به سقف ماشین بسته بودیم و یک دوچرخه که به‌زور در صندوق عقب روی چند ساک پر از لباس و کتاب که برای سفر سه‌روزه‌مان کافی بود، چپانده بودیم. سفر آخر هفته ما هدیه‌ی من بود به جک به مناسبت پنجاهمین سالگرد تولدش. اسمش را در یک کارگاه موج‌سواری پیشرفته نوشته بودم، برای خودمان اتاقی در هتلی دورتر از جاده‌ی مونتاوک^۵ گرفته بودم و برای شام با زرنگی در رستورانی معروف که راه‌پیدا کردن به آن خیلی مشکل بود جا رزرو کرده بودم. روز اول، وقتی جک بیرون مشغول موج‌سواری بود، دوچرخه‌ام را برداشتم و

۱. Thomas A Kempis (۱۴۷۱-۱۳۸۰)، عارف مسیحی قرن ۱۵ و نویسنده‌ی کتاب معروف اقتدا به مسیح.

2. Jack

3. Connecticut

4. Long Island

5. Montauk

کتاب دراکولا^۱، اثر برام استوکر^۲، یک بطری آب و بسته‌ای شکلات در سبد دوچرخه‌ام گذاشتم و به سمت شرق به طرف مونتاک، به راه افتادم. در تپه‌های پریپچ و خم جاده قدیمی مونتاک راندم؛ جاده‌ای نزدیک خط ساحلی اقیانوس که اطرافش فقط از خلنگ‌زار، درختان صنوبر و صخره پوشیده شده بود. بعد از نیم ساعت یا بیشتر، دوچرخه‌ام را کنار بوته‌زاری نگه داشتم. آنجا، پایین راهی باریک، یک جای عالی پیدا کردم. یک نیمکت چوبی لبه صخره نصب شده بود. نیمکت طوری بود که انگار با نور خورشید، شن، باد و باران صیقل داده شده و به رنگ خاکستری روشن درآمده بود؛ با درختچه‌ای آویزان بر بالایش و محفوظ از نور خورشید و رو به سمت اقیانوس اطلس؛ گویی نیمکت هم تنها و هم در محاصره بود. می‌توانستم آنجا بنشینم و تنها باشم و به دنیا نگاه کنم که پیش رویم به شکل آبشاری از امواج آبی و سفید و نور درخشان خورشید بر آب پدیدار می‌شد. دوچرخه‌ام را به صخره‌ای تکیه دادم. کتاب، شکلات و آب را از سبد بیرون آوردم و روی نیمکت نشستم تا کتاب بخوانم.

روزم را روی آن نیمکت گذراندم. گهگاه بلند می‌شدم و تکانی به بدنم می‌دادم و یک‌بار هم برای پیدا کردن دستشویی و خوردن ناهار رفتم. اما دوباره برای خواندن کتاب برگشتم؛ جذب سفر کوتیک دراکولا از ترانسیلوانیا^۳ به انگلستان و بازگشت دوباره‌اش به ترانسیلوانیا شده بودم. همراه آدم‌های خوب قصه، جوناتان هارکر^۴، ون هلسینگ^۵ و مینا^۶ از بالای کوه‌ها سفر کردم، از میان روستاییان آشفته گذشتم و از دست خون‌آشام‌ها گریختم. ما داشتیم برای نجات جهان از سلطه خون‌آشام‌ها می‌جنگیدیم.

1. Dracula

۲. Bram Stoker؛ (۱۸۴۷-۱۹۱۲)، نویسنده ایرلندی ژانر وحشت.

۳. Transylvania؛ شهری در کشور رومانی.

۴. Jonathan Harker؛ شخصیت اصلی مرد در داستان دراکولا.

۵. Van Helsing؛ شخصیتی داستانی در داستان دراکولا.

۶. Mina؛ شخصیت اصلی زن در داستان دراکولا (همسر جوناتان هارکر).

تغییر جهت ناگهانی نسیم خنک عصرگاهی مرا به جایی که بودم بازگرداند؛ روی نیمکت بالای صخره مونتاک. باید به هتل برمی‌گشتم تا برای قرار شام آماده شوم. در مسیر بازگشت کنار بازار تره‌باری توقف کردم و کمی سیب و تکه بزرگی پنیر آبی^۱ و یک عدد نان خریدم. کنار یک نوشیدنی فروشی ایستادم و شراب قرمز هم خریدم و بعد به سمت هتل برگشتم. سبد دوچرخه‌ام پر شده بود.

جک هنوز برنگشته بود. با خودم فکر کردم چه عالی! پس برای شام آماده نمی‌شوم و به خواندن ادامه می‌دهم. برای رفع گرسنگی برای خودم کمی پنیر بریدم و آن را داخل قسمت برشته نان چپاندم و یک پیک دست‌و‌دل‌بازانه شراب ریختم و درحالی‌که دستم دور گیلان بود، به خواندن ادامه دادم. ون هلسینگ حسابی مشغول تعقیب دراکولا بود و داشت به خون‌آشام اشراف‌زاده نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

وقتی جک از موج‌سواری برگشت من روی کتاب خوابم برده بود، گیلان خالی روی زمین بود و نیمی از پنیر تمام شده بود. حتی وقتی کنارم روی مبل به خواب فرورفت اصلاً متوجهش نشدم. وقتی ساعت ده‌ونیم از خواب بیدار شدم، کنارم داشت خروپف می‌کرد و بوی عرق و نمک دریا می‌داد. از زمان زرو شامان خیلی گذشته بود. تکانی به خودم دادم، صاف نشستم و برای خودم یک گیلان دیگر شراب ریختم و دراکولا را به پایان رساندم.

روز بعد متوجه شدم که موفق شده‌ام یک کتاب را، آن هم یک کتاب گردن‌کلفت را که بیشتر از چهارصد صفحه بود، یک‌روزه بخوانم. البته روزهای دیگری هم در زندگی‌ام بودند که کتابی را در یک نشست یا در یک روز با شتاب بلعیده باشم، اما این کتاب در این روز برای من یک خودآزمایی به حساب می‌آمد. حالا دیگر می‌دانستم که آماده‌ام؛ آماده برای اینکه یک سال، هر روز یک کتاب بخوانم.

۱. blue cheese؛ پنیر رگه‌آبی یا بلو چیز نوعی پنیر است که با کپک خوراکی پرورده می‌شود.